

# رویکرد قرآن به تاریخ

حسن پرهون  
دبیر تاریخ شیراز

مقدمه

قرآن رویکردی جدی و گسترده به تاریخ دارد. با مطالعه‌ی مجموع آیات قرآن می‌توان این رویکرد را در دو سطح متفاوت، اما مرتبط با هم تشخیص داد: در یک

سطح، درخصوص امت‌های

سابق و رویدادهای تاریخی، آیاتی وجود دارند که

نشان‌دهنده‌ی دیدگاه خاص قرآن نسبت به تاریخ هستند، و در سطح دیگری، مجموع آیاتی نازل شده‌اند که انسان‌ها را به مطالعه‌ی تاریخ دعوت می‌کنند و راه را برای استنباط‌های بشری از تاریخ، می‌گشایند. در سطح نخست که چیزی حدود یک سوم کل آیات قرآن را شامل می‌شود، این کتاب آسمانی با گفتمان خاصی، حوادث و رویدادهای تاریخی را باز می‌گوید و تجزیه و تحلیل می‌کند. آن‌جا که از اقوامی هم‌چون: عاد، ثمود، لوط، تبع (قوم پادشاه یمن)، یاجوج و ماجوج،

بنی‌اسرائیل، روم و... از اولیا و انبیای الهی مانند:

نوح، هود، صالح، شعیب،

ابراهیم، موسی، عیسی، یوسف و... از احوال پادشاهان و بزرگانی هم‌چون طالوت، ذی‌القرنین و لقمان حکیم، ستمگرانی هم‌چون



# اصول و قواعد متنوع و متکثر، و به تبع آن، برداشت های متفاوت که در طول زمان و با توجه به پیشرفت های مادی و معنوی بشر شکل می گیرند، تاریخ را مطالعه کنند. به اجمال می توان چنین اذعان داشت که قرآن در رویکرد خود به تاریخ، به محدوده های تنگ و محصور بسنده نکرده و زمینه ی نگاه های متنوع به تاریخ را فراهم آورده است. از این رو، هم خود به روایت تاریخ می پردازد و هم انسان ها را به چنین امر مهمی دعوت می کند.

اصول و قواعد متنوع و متکثر، و به تبع آن، برداشت های متفاوت که در طول زمان و با توجه به پیشرفت های مادی و معنوی بشر شکل می گیرند، تاریخ را مطالعه کنند. به اجمال می توان چنین اذعان داشت که قرآن در رویکرد خود به تاریخ، به محدوده های تنگ و محصور بسنده نکرده و زمینه ی نگاه های متنوع به تاریخ را فراهم آورده است. از این رو، هم خود به روایت تاریخ می پردازد و هم انسان ها را به چنین امر مهمی دعوت می کند.

نکته ی دیگری که نشان می دهد، تاریخ در منظر قرآن جایگاه ویژه ای دارد، مسئله ی تکرار روایت های تاریخی است. قرآن حوادث و رویدادهای مربوط به پیامبران و امت های سابق را در جاهای متفاوت و به مناسبت های گوناگون مطرح می سازد، به گونه ای که صرفاً در آخر آیات است که می توان به روایتی منسجم از این رویدادها دست یافت. برای مثال، حوادث مربوط به حضرت نوح (ع) یا حضرت موسی (ع)، یا اقوامی همچون عاد یا ثمود، به صورت مکرر و در جاهای متفاوت آورده شده است. این تکرار آیات تاریخی در مورد سطح دوم هم صدق می کند. چنان که پیش از این یادآور شدیم، قرآن چهارده بار و تقریباً در هر چهارده بار با یک مضمون، انسان ها را به گردش روی زمین و تفکر در احوال امت های سابق دعوت کرده است. این تکرار مضامین تاریخی و دعوت مداوم انسان ها به مطالعه ی تاریخ، خود دلیلی محکم بر اهمیت موضوعات تاریخی است.

از سوی دیگر، دلیل این تأکید شاید آن است که گرچه انسان ها تنها موجوداتی هستند که با گذشته ی خود زندگی می کنند، اما در نگاه آگاهانه به گذشته (تاریخ) دچار غفلت می شوند. از این رو، قرآن می خواهد حوادث تاریخی مدام جلوی چشمان انسان باشد تا یک لحظه هم از آن ها غفلت نکند و هرکس خود و جامعه ی خود را در آینه ی تاریخ ببیند، و از آن عبرت بگیرد. زیرا انسان بدون توجه آگاهانه به گذشته، و جامعه بدون حافظه ی تاریخی، مجال رشد و تعالی کم تری می یابد.

اینک، با توجه به این حجم وسیع آیات تاریخی و توصیه های مکرر و مؤکد قرآن به مطالعه ی تاریخ، باید به این پرسش اساسی پرداخت که

فرعون، و نیز از گروه های به حاشیه رانده شده و دسته های مؤمن و غیرمؤمن مانند اصحاب کهف و رقیم، اصحاب اخدود، اصحاب الرّسّ سخن می گوید، در همه و همه، به روایت خاص خود از تاریخ پرداخته است. حجم وسیع آیات تاریخی و اختصاص نام چند سوره از سوره های قرآن، همانند: فیل، هود، مریم، روم یا بنی اسرائیل به رویدادهای تاریخی، بیانگر اهمیت تاریخ و جایگاه ویژه ی آن در قرآن است.

در سطح دوم که قرآن انسان ها را به مطالعه ی تاریخ دعوت کرده است، چهارده بار (هفت بار به صورت امر، و هفت بار به صورت استفهام انکاری که بار تأکیدی شدیدی دارد)<sup>۱</sup> و در هر بار تقریباً با یک مضمون، انسان ها را به گردش روی زمین (سیروافی الارض) و مطالعه در احوال امت های سابق دعوت کرده است. قرآن در این سطح، زمینه را برای قرائت بشری از تاریخ - در کنار دیدگاه خاص خود - آماده می سازد. به عبارت دیگر، به انسان امکان می دهد، با عقل خود و با روش ها و بینش های متعدد و متکثر که در طول زمان شکل می گیرند، به مطالعه ی تاریخ پردازد و با تعقل و تفکر در حوادث و رویدادهای تاریخی، زمینه ی تحول معنوی را در خود به وجود آورد.

البته قرآن در سطح نخست نیز به تعقل و اندیشیدن اهمیت زیادی داده است و در تأکید بر این مطلب می آورد: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب»: قطعاً در داستان ها [ی پیامبران گذشته و جوامعشان] عبرتی است برای کسانی که دارای خرد هستند [یوسف/ ۱۱۱]. منتها، در آیات سطح نخست، یعنی در آیتی که بیانگر دیدگاه اختصاصی قرآن نسبت به تاریخ هستند، «تعقل» به معنای به کارگیری عقل در کشف متن آمده است؛ متنی که اساس آن اصول و قواعدی است، خارج از حیطه ی فکر و استعداد های انسان. هم چنین، فهم آن نیز «درون دینی» است و باید با کمک «عقل خود بنیاد دینی» (که از سنت پیامبر و عترت او ناشی شده است)، به درک و فهم آن نائل شد.<sup>۲</sup> اما در سطح دوم، یعنی آن جا که انسان ها را به مطالعه ی تاریخ دعوت کرده، این فرصت ایجاد شده است که انسان ها با عقل خود بنیاد خویش، به سراغ تاریخ بروند و با هر گونه مقدمه چینی و به کارگیری

اساساً چرا قرآن این همه به تاریخ اهمیت داده و برای آن، شأن و منزلت ویژه قائل شده است. اصولاً این همه مثال تاریخی و این همه تجزیه و تحلیل رویدادهای تاریخی و تصویرسازی های زیبا از تاریخ، به چه منظور ساخته و پرداخته شده است؟

برای پاسخ به این پرسش اساسی می توان از خود قرآن کمک گرفت و چرایی آن را مشخص ساخت. در برخی از آیات، قرآن دلیل این رویکرد را به صورت صریح و آشکار بیان داشته است. به طور کلی سرگذشت امت ها و پیامبران سابق و آثار مادی و معنوی آنان را با عنوان آیه (نشانه) معرفی کرده است و تأکید دارد، هدف اصلی از پرداختن به این موارد، عبرت آموزی است که انسان ها باید همواره به آن توجه داشته باشند.

قرآن با بیانی زیبا، حوادث پیامبران و امت های سابق را بازگو می کند تا انسان ها از آن درس عبرت بگیرند. از زشتی ها دوری جویند و خوبی ها را ملکه ی ذهن خویش سازند. برای مثال، خداوند حکایت قوم نوح را، برای مردمان عبرت آموز برشمرده [مؤمنون/ ۳۰] و در جایی دیگر، هلاک قوم لوط را دارای چنین خاصیتی دانسته [شعرا/ ۱۷۴] و برای قوم شعیب هم همین را تکرار کرده است [شعرا/ ۱۹۰] حتی در یک آیه ی بسیار پر مغز که جای تعمق و تأمل فراوانی دارد، می آورد: «ما بدن تو [فرعون] را نجات می دهیم تا برای آنان که بعد از تو می آیند، آیه ای باشد [یونس/ ۹۲]. از این نمونه آیات بسیار می توان مثال زد. بنابراین، آیات قرآن تاریخ را منبع عبرت آموزی می دانند و از انسان ها می خواهند که در مورد ایام گذشته تفکر و تأمل کنند و از حوادث و رویدادهای سابق عبرت بگیرند.

اما به نظر نگارنده، دلیل اصلی و هدف عمده ی رویکرد و توجه قرآن به تاریخ، فزون تر از این است. به عبارت دیگر، عبرت آموزی خود مقدمه و پیش نیاز است. در این ارتباط باید دانسته شود، هدف قرآن از عبرت آموزی انسان ها چیست. اساساً چرا انسان ها باید از ایام گذشته عبرت بگیرند؟ در پاسخ به این پرسش است که هدف اساسی قرآن در توجه به تاریخ بر ما معلوم می شود.

از نظر قرآن، عبرت آموزی از حوادث گذشته برای رسیدن به درجه ای متعالی تر است. شاید بتوان اساس و هدف خلقت را نیز در تلاش برای رسیدن به همین درجه ی متعالی خلاصه کرد. یعنی می توان چنین اذعان داشت که انسان ها خلق شده اند و به آن ها این فرصت داده شده است که با اراده و خودآگاهی از مراتب پایین شروع کنند و در نهایت، به قله ی رفیع انسانیت دست یابند.

اما این قله ی رفیع و درجه ی متعالی چه خصوصیتی دارد و چگونه می توان به سمت آن حرکت کرد؟ به نظر نگارنده، قرآن این درجه ی متعالی و جایگاه پر عظمت را در سوره ی حمد - که عصاره و کلید فهم قرآن است و مقدمه ی ورود به آن به شمار می آید - با عنوان «صراط مستقیم» معرفی کرده است. در این سوره ی کوتاه اما پر مغز که نیمی از آن از زبان خداوند و نیمی دیگر از زبان انسان آورده شده، راه مستقیم

در مقابل راه ضالین (گمراهان) و مغضوبین (آنان که مورد خشم و غضب خداوند واقع شده اند) قرار گرفته است. در این سوره، انسان بعد از این که خداوند را صاحب دنیا و آخرت دانسته است و خود را فقیر و محتاج، دست نیاز به درگاه آسمان بلند می کند و از خداوند می خواهد که به راه مستقیم هدایتش کند.

اما این هدایت چگونه صورت می پذیرد و خداوند برای هدایت انسان چه تدبیری اندیشیده است؟ خداوند انسان را چنین راهنمایی می کند که اگر می خواهد به سوی این راه حرکت کند و به سعادت برسد، باید قرآن را سرمشق، الگو و هادی خود بداند. از این روست که در اولین آیه ی سوره ی بقره که بعد از سوره ی حمد قرار دارد، می فرماید: «ذالک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین»: این قرآن بی هیچ شکی، هدایت کننده ی متقین است. و به دنبال آن، رسالت قرآن شروع می شود تا برای پرهیزکاران راه مستقیم را از راه ضالین و مغضوبین جدا سازد. در این جاست که پای تاریخ به قرآن گشوده می شود و تعداد کثیری آیات تاریخی نزول می یابند تا انسان را به سوی این صراط الهی هدایت کنند. به عبارت دیگر، صراط مستقیم سابقه و تاریخچه ای دارد که بدون شناخت و درک و فهم آن، نمی توان در راستای آن قرار گرفت و به سوی آن حرکت کرد.

در این جا قرآن بر آن می شود تا این سابقه و زمینه ی قبلی را با بهترین بیان ها و محکم ترین استدلال ها و بیّنات به انسان نشان دهد. این تاریخچه را از حضرت آدم شروع می کند و آن را تا حضرت خاتم (ص) به صورت گزینشی ادامه می دهد: از ستمکاری قابیل علیه برادرش هابیل مثال می آورد، از کفر و ناسپاسی قوم نوح یاد می کند، فساد اخلاقی قوم لوط را یادآوری می کند، از زیبایی های اخلاقی حضرت یوسف احسن القصص می سازد، و از بهانه جویی های بنی اسرائیل و شکیبایی حضرت موسی قصه بیان می کند، تا ذره ذره، صراط مستقیم را تعیین کند. تا اگر قرار است در عصر ختم نبوت دیگر رسولی مبعوث نشود، لااقل منبعی برای متعالی شدن در اختیار انسان باشد و براساس آن به سوی صراط مستقیم رهنمون شود.

البته قرآن برای هدایت انسان به صراط مستقیم، فقط از تاریخ (سرگذشت اجتماعی انسان ها) سود نمی برد، بلکه از پدیده های دیگر، از جمله پدیده های طبیعی نیز استفاده ی فراوانی برده است. اما چنان که نشان داده شد، در این میان تاریخ جایگاه والایی را به خود اختصاص داده است؛ به نحوی که می توان ادعا داشت، هیچ علم دیگری به اندازه ی تاریخ در قرآن مطرح نشده است [صدر، بی تا: ۳۲-۳].

رویکرد وسیع و جدی قرآن به تاریخ و به کارگیری این علم در جهت هدایت انسان ها و گوشزد کردن فواید این عمل در عبرت آموزی و شناخت راه حق از باطل، ممکن است شبهاتی را نیز نزد اهل تفکر به وجود بیاورد؛ برای مثال:

۱. ممکن است برخی با دیدن آیات متعدد تاریخی و توجه عمیق

قرآن به تاریخ، گمان برند که اساساً قرآن می‌تواند نوعی کتاب تاریخ باشد؛ یعنی کتابی که برای ما حوادثی را به صرف حدوث آن‌ها ثبت و ضبط کرده است و اینک ما می‌توانیم برای کسب آگاهی از حوادث و رویدادهای گذشته به آن رجوع کنیم و جزئیاتی را در مورد آن رویدادها بدانیم.

آنچه در این جا باید به اجمال گفته شود و در جایی دیگر به تمام جزئیات آن پرداخته خواهد شد، این است که قرآن کتاب تاریخ به معنای معمول و مصطلح آن نیست. یعنی نمی‌خواهد حادثه‌ای را به صرف حادث شدن آن، با تمامی جزئیات و رعایت ترتیب زمانی (آنچه در تاریخ‌نویسی بشری اصل است)، برای ما باز گوید. بلکه به دنبال تحلیل و تعلیل حوادث گذشته است و معمولاً با توجه به موضوعی که قبلاً طرح می‌کند و مقدمات آن را فراهم می‌آورد، گریزی هم به تاریخ می‌زند تا سابقه‌ی بحث را نشان دهد و عاقبت تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان را مشخص سازد. این مطلب را هم با اصول و قواعد خاصی بیان می‌کند که آن هم تفاوت ماهوی با تاریخ‌نگاری‌های مرسوم و معمول دارد. بنابراین، قرآن با این که آگاهی‌های مختصر و دقیقی از تاریخ امت‌های سابق می‌دهد، کتاب تاریخ نیست که از خلال آن بتوان به جزئیات حوادث گذشته دست یافت.<sup>۳</sup>

البته انتساب قرآن به یک موضوع علمی، فقط به تاریخ اختصاص ندارد. چنانچه برخی نیز با مشاهده‌ی آیات طبیعی قرآن بر آن شده‌اند تا آن را در حد یک کتاب علمی، مثلاً فیزیک و یا شیمی، معرفی کنند [همان، فصل سوم]. این دیدگاه در حالت افراطی خود حتی بر آن است که ریشه‌ی همه‌ی علوم قدیم و جدید و حتی خواص تمامی اشیا و میوه‌ها را نیز در قرآن بجوید. اما باید دانست، همان‌گونه که قرآن کتاب تاریخ نیست، کتاب فیزیک و شیمی هم نیست. اصلاً معرفی کردن آن در حد یک کتاب علمی، پائین آوردن شأن آن است و با هدایتگری انسان در تمامی زمان‌ها که از خصوصیات اصلی قرآن است، تناقض دارد، زیرا کتاب‌های علمی با گذشت زمان صحت و اعتبار خود را از دست می‌دهند و قوانین جدید، جای فرضیات و قوانین قبلی را می‌گیرند، حال آن‌که قرآن هرگز کهنه نمی‌شود و خاصیت هدایتگری آن دائمی است. باز هم تأکید می‌کنیم، قرآن برای هدایت بشر از پدیده‌های علمی استفاده‌ی فراوانی برده است که این مطلب به هیچ وجه دلالت بر آن ندارد که قرآن کتاب علمی (غریبی) است.

۲. این شبهه به عنوان و قالب روایات تاریخی قرآن مربوط است. آن‌چنان که مشهود است، خداوند در قرآن در پاره‌ای موارد برای بیان رویدادهای تاریخی، از عنوان قصه (جمع آن قصص) استفاده کرده است. این عنوان آن قدر معمول شده است که هم اینک آیات تاریخی قرآن را با عنوان قصص قرآنی می‌شناسیم. تاکنون برای معرفی این قصه‌ها کتاب‌های متعددی نیز با عنوان «قصص الانبیاء» تألیف شده‌اند. به کار بردن عنوان «قصه» برای بیان رویدادهای تاریخی قرآن، ممکن است این شبهه را ایجاد کند که قصه‌های قرآن در اصل حقیقت

تاریخی ندارند و در واقع امور غیرتاریخی هستند که برای برآوردن پاره‌ای هدف‌های تربیتی نازل شده‌اند. به عبارت صریح‌تر، شاید چنین برداشت شود که قصص قرآن سرگذشت واقعی جوامع انسانی نیستند. چنانچه برخی از مورخان عصر اسلامی نیز کتاب‌های خود را با عنوان «مجمع التواریخ» و «القصص» منتشر ساخته‌اند که خود نشان می‌دهد، آنان بین تاریخ و قصه‌های آمده در قرآن، تفاوت و تمایزی قائل شده‌اند؛ یا حداقل چنین شبهه‌ای را دامن زده‌اند.

این شبهه هم که درست مقابل شبهه‌ی نخست قرار دارد، مقرر به حقیقت نیست. قصه در قرآن به معنای سخن بی‌اساس و غیرواقعی، یا به معنای اسطوره و حتی چیزی میان اسطوره و تاریخ نیست. قصه در قرآن مترادف و هم‌معنی با تاریخ است. در اثبات این مدعا می‌توان دلایلی را به این شرح اقامه کرد:

قرآن با بیانی صریح مطرح می‌سازد که این قصه‌ها سرگذشت واقعی مردمان سابق است: «هیچ کس را پیش از تو به رسالت نفرستادیم، جز آن‌که رسولان هم مردانی بودند از اهل شهرهای دنیا که به وحی ما مؤید شدند» [یوسف/۱۰۹]. یا در جایی دیگر می‌فرماید: «این است شهرهایی که ما بر تو اخبار اهلش را بیان کردیم. همه را رسولانی با ادله‌ی روشن آمد. آن‌چنان که می‌بینیم، قرآن صریحاً می‌گوید که این داستان‌ها همه سرگذشت واقعی مردمان سابق بوده‌اند.

ضمناً باید توجه داشت که قرآن برای بیان روایات تاریخی، فقط از لفظ قصه (که معمول و مصطلح شده است) استفاده نمی‌کند، بلکه در کنار آن، از اصطلاحاتی همچون «حدیث» [الذاریات/۲۴] و طه/۹] و «انباء» (اخبار) [طه/۹۹] و هود/۱۰۰ و ۱۲۰] نیز سود برده است. دو مورد اخیر، از بار تاریخی بیش‌تری برخوردارند و بر ما معلوم می‌سازند که مقصود قرآن از این قصه‌ها، همان واقعیات مسلم جامعه‌های سابق بوده است.

افزون بر این، محتوای آیات مربوط به رویدادهای امت‌های سابق نیز به وضوح نشان می‌دهند که این آیات عین واقعیت هستند. اگر به این جان‌مایه توجه شود، مسلم می‌گردد که در این قصه‌ها و اخبار، نه ماجراهای تصنعی در جریان است، و نه امور ماوراءالطبیعه. هرچه هست، سرگذشت اجتماعی انسان است که با بیانی زیبا و هدفمند ارائه شده است.

قرآن در بیان واقعیت‌ها گاهی به نکاتی اشاره می‌کند که ضمن نشان دادن اعجاز قرآن، می‌تواند دلیلی بر واقعی بودن حکایت‌ها باشد؛ نکاتی که امروزه پژوهشگران عرصه‌ی تاریخ و باستان‌شناسان نیز بر آن‌ها مهر تأیید زده‌اند؛ برای مثال: «... قرآن کریم برای آن‌که میان فرمانروای بیگانه‌ی مصر به روزگار حضرت یوسف (ع) (دوره‌ی هکسوس‌ها)، با فرمانروای اصیل مصر در روزگار موسی (ع) تفاوتی نهاده باشد، از نخستین با لقب ملک و از دومین با لقب فرعون یاد کرده است؛ زیرا واژه‌ی فرعون از روزگار اخناتون به این سو، به فرمانروایان مصر گفته می‌شده است» [محمد بیومی، ۱۳۸۳: ۶۸].

مطلب دیگری که شاید شبهه‌ی غیرواقعی بودن روایات تاریخی قرآن را دامن بزند، بحث معجزه است. در روایات تاریخی قرآن، اگر از معجزه هم صحبت به عمل آمده است، باید این موارد را در محدوده‌ی خرق عادت بررسی کرد که به هیچ وجه برخلاف عقل و امور واقعی نیستند و تنها رشته‌ی علت و معلولی آن‌ها بر ما پوشیده است [زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۱].

البته لازم به ذکر است که بین برخی روایت‌های تاریخی قرآن و پاره‌ای از داستان‌های کتاب‌های آسمانی دیگر، به خصوص «تورات»، و برخی افسانه‌های رایج در میان سایر ملل، تشابهاتی وجود دارد و ممکن است این شبهه را تقویت کند که این روایات یکسره افسانه و بی اساس هستند. در این خصوص باید به چند نکته توجه داشت:

این داستان‌ها در اصل واقعیت داشته‌اند، اما به مرور زمان دچار تغییراتی شده‌اند. امروزه بر ما مسلم است که تورات تحریف شده است و پیشینیان یهود، به دلخواه خود این داستان‌ها را تغییر داده‌اند. این امر نزد سایر ملل هم چنین بوده است. داستان‌هایی مثل «داستان توفان» که بر بستر فرهنگ شفاهی جاری بوده‌اند، شاخ و برگ اضافی به خود گرفته و از واقعیت دور افتاده‌اند. به عبارت دیگر، اصل ماجرا واقعی است، اما به مرور زمان دستخوش تغییر و تحول شده است. این در حالی است که روایت‌های تاریخی قرآن دچار این آفات و تغییر و تحول نبوده‌اند و گزارش واقعی ماجراهای امت‌های سابق هستند. قرآن ضمن این که تأکید می‌کند، این اخبار از منبع غیب تراوش کرده‌اند - این از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این، نه تو آن را می‌دانستی، نه قوم تو... [عمران/۴۴] - تکلیف آن‌ها را نیز به صورت صریح، از سایر داستان‌هایی که میان سایر ملت‌ها نقل می‌شده‌اند و در کتاب‌های آسمانی دیگر (اساطیر الاولین) آمده‌اند، جدا می‌سازد. قرآن به کفار نهیب می‌زند و آن‌هایی را که این داستان‌ها را «اساطیر الاولین» می‌خوانند، سرزنش می‌کند [انعام/۲۵، انفال/۳۱ و النمل/۹۸].

در مفهوم اساطیر الاولین باید به این نکته توجه داشت که در دوره‌ی جاهلیت، آنچه از این نوع تاریخ نزد اعراب رواج داشت، انساب قبایل و ایام و حروب بود که با شعر و قصه آمیخته بود. ورای آن‌ها، آنچه از اخبار رایج به انبیای یهود و پادشاهان بابل، مصر و شام به گوششان می‌خورد، نزد آن‌ها به عنوان اساطیر تلقی می‌شد [زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۳]. بنابراین، قرآن ضمن این که این داستان‌ها را از منبع غیب می‌داند، نه از منبع اسرائیلیات یا سرچشمه گرفته از قصه‌های شاهان ایران و بابل...، تلویحاً اظهار می‌دارد که این داستان‌ها در بستر فرهنگ‌های شفاهی جاری نبوده و در نتیجه، بدون تغییر و تحول به پیامبر (ص) نازل شده‌اند. بعد از دوره‌ی پیامبر و از آن زمان تاکنون نیز این امر به اهل فن مسلم شده است که آیات قرآن بدون هیچ تغییر و تحول اساسی، به دست نسل‌های کنونی رسیده است.

محمد بیومی، پژوهشگر مصری، در خصوص تأثیر نپذیرفتن قرآن

از سایر منابع می‌نویسد: «قرآن تنها نصی است که بر هیچ یک از منابع قدیم تکیه نداشته است. زیرا، پس از آن که سومریان قصه‌ی خویش را درباره‌ی توفان (حضرت نوح) نوشتند، بابلیان آمدند و هر آنچه می‌خواستند و می‌توانستند، از آن گرفتند و پس از آن یهود نیز از هر دو منبع نقل و روایت کردند. بدین سان، هریک از روایات توفان بر قصه‌های مدون پیش از خود اعتماد کردند، اما این همه، با داستان قرآن کریم و آنچه که از سوی پروردگار جهانیان وحی شده است، بسی تفاوت می‌کند» [محمد بیومی، ۱۳۸۳: ج ۴: ۹۵].

بنابراین قرآن در این زمینه، بر کتاب‌های آسمانی دیگر و اساطیر سایر ملل برتری دارد. به عبارت دیگر، می‌توان چنین اذعان داشت که روایت‌های تاریخی قرآن اصل و حقیقت ماجرا را گزارش کرده‌اند و یکسره درست و بدون خطا هستند. این در حالی است که همین داستان‌ها نزد سایر ملت‌ها، بنا به دلایلی که گفته شد، فقط شباهت‌های جزئی با روایت قرآن دارند که بعضاً به دلیل غیرمعقول بودنشان، قابل پذیرش نیستند و از حقیقت و واقعیت فاصله گرفته‌اند. در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت، از منظر قرآن، تاریخ علمی است که از روابط اجتماعی انسان‌ها سخن به میان می‌آورد و به دلیل تأثیر شگرفی که در هدایت انسان به سوی صراط مستقیم دارد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از این رو، قرآن حجم گسترده‌ای از آیات خود را به گزارش رویدادهای تاریخی و شرح حال امت‌ها و پیامبران سابق و دعوت انسان‌ها به مطالعه‌ی تاریخ اختصاص داده است. این نگاه جدی قرآن به تاریخ، به ما تفهیم می‌کند که تاریخ برخلاف تصور عامه‌ی انسان‌ها، جنبه‌ی تفریحی و سرگرمی ندارد. هم چنین، وسیله‌ای برای زنده کردن افتخارات گذشته نیست، بلکه منبع شناخت، عبرت‌آموزی و هدایت انسان است که اگر آگاهانه و بدون غرضی به کار گرفته شود، می‌تواند مایه‌ی سعادت انسان گردد.

#### زیرنویس

۱. این چهارده آیه عبارتند از: آل عمران/۸-۱۳۷، روم/۸ و ۴۲، یوسف/۱۰۹، حج/۲۶، فاطر/۴۴، غافر/۲۱ و ۸۸، محمد(ص)/۱۰، انعام/۱۱، نمل/۶ و ۹، و عنکبوت/۲۰.
۲. در خصوص عقل خود بنیاد دینی، ر-ک: حکیمی، محمود. «مقدمه‌ای بر عقل خودبنیاد دینی»، روزنامه‌ی اطلاعات. سال ۱۳۸۲، ش ۲۲۹۶۶ و ۲۲۹۷۲.
۳. برای اطلاع بیشتر تر. ر-ک: حضرتی، حسن. تأملاتی در علم تاریخ (گفت‌وگوی هاشم آقاجری، زرگری نژاد و عطاءالله حسینی). انتشارات نقش جهان. ۱۳۸۱. بخش دوم.

#### منابع

۱. صدر، محمدباقر. سنت‌های تاریخ در قرآن. ترجمه‌ی دکتر سیدجمال موسوی. انتشارات روزبه. تهران.
۲. حضرتی، حسن. تأملاتی در علم تاریخ (گفت‌وگوی هاشم آقاجری، زرگری نژاد و عطاءالله حسینی). انتشارات نقش جهان. ۱۳۸۱.
۳. مهران، محمد بیومی، بررسی‌های تاریخ قصص قرآن. ج ۱. ترجمه‌ی مسعود انصاری. انتشارات علمی فرهنگی. تهران. ۱۳۸۳.
۴. زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ در ترازو. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۸.